

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# کوچه‌های اجابت

به کوشش مجید نظافت  
دفتر سوم

نظافت، مجید ۱۳۴۱، گردآورنده  
مدایح رضوی/ به کوشش مجید نظافت/ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.  
مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۵.  
مشخصات ظاهری: ۳ ج.  
شابک: ۹۶۴-۹۰۹۹۵-۵-۷  
یادداشت: فیبا  
علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۴۸-۲۰۳ ق - شعر.  
شعر مذهبی - قرن ۱۴ - مجموعه ها  
شعر فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه ها  
آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی  
رده بندی کنگره: ۶ ب ۶۸۵ / ۴۰۷۳ pir  
رده بندی دیویی: ۸۳۵۱/۶۳۰۸۱/۸فا  
شماره کتابخانه ملی: ۴۱۷۶۵-۸۵ م



کوچه های اجابت/دفتر سوم

به کوشش: مجید نظافت

تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی

مدیر هنری و طراح گرافیک: رضا باباجانی

صفحه آرای: محمود بازدار

نوبت چاپ: دوم-۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات قدس رضوی

شابک: ۹۶۴-۹۰۹۹۵-۵-۷

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی اداره امور فرهنگی

تلفن: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

حق چاپ محفوظ است.

## فهرست

اشاره | ۷

مقدمه | ۸

قدرتی، نسترن / غریب آشنا | ۱۱

قدرتی، نسترن / حضور سبز | ۱۲

قربانیان، سعید / نبودن و بودن | ۱۴

قزوه، علیرضا / تسبیح باران | ۱۵

کاشی، نیره / سقاخانه | ۱۶

کرامتی، جمیله / آشنای راه | ۱۷

کرامتی تولایی، سعید / سماع ذوق کبوتر | ۱۸

کرامتی تولایی، سعید / خطی به رنگ معجزه | ۲۰

کلیدری، وجیهه / حریم قدس | ۲۲

کردی، هاشم / دامان لطف | ۲۳

کوزه‌گر کالجی، محمدرضا / غزل نوش | ۲۴

گلدسته، محمدزمان / بارگاه قدس | ۲۵

گلدسته، محمدزمان / ماه هشتم | ۲۷

گودرزی، یدالله / رواق زرنگار | ۳۳

لگزیان، محمدابراهیم / حرم پر از هیجان شد | ۳۴

لگزیان، محمدابراهیم / مهمان خراسان | ۳۷

مایلی زرین، مریم / پیک اجابت | ۳۸

مشیر، حمید / معبری روشن | ۳۹

محدثی خراسانی، مصطفی / آیات خورشیدی | ۴۰

محمدنژاد، نرگس / مسافر | ۴۱

محمودی، سهیل / یا ضامن آهو | ۴۲

مظاهر، مصفا / یا ضامن آهو | ۴۹

مقصودی، پریسا / فرصت زمزمه | ۵۶

مصلح، مرتضی / بی‌پناهی انسان | ۵۸

منصوری، حیدر / هشتمین بهار | ۵۹

- موسوی، کبری / شاهد شهود | ۶۰  
منوری، هادی / کوچه‌های غریبی | ۶۲  
موسوی گرمارودی، علی / عاشقان را کو پناهی غیر توس | ۶۳  
مؤید، سید حسین / جلوه‌گاه شمس الشموس | ۶۶  
مؤید، سید حسین / چشمه لبخند | ۶۷  
مهدی‌زاده، علی / یک دریاچه فانوس | ۶۸  
مهرآذر، مریم / چشم‌های سترون | ۶۹  
میرزایی، عصمت / قطعه‌ای از باغ بهشت | ۷۰  
میری، میرهاشم / پنجره فولاد | ۷۲  
نجاتی، پروانه / ابرهای اجابت | ۷۳  
نجاریان، حمیده / ذکر رضا رضاءلکرم | ۷۴  
نسیمی، جواد / دیشب اناری گریه می‌کرد | ۷۵  
نظام‌آبادی، مجتبی / لب و پنجره | ۷۷  
نظام‌آبادی، مجتبی / شهاب‌ها | ۷۸  
نظام‌آبادی، مجتبی / نماز کبوتر | ۷۹  
نظام‌آبادی، مجتبی / دست دعا | ۸۰  
نظام‌آبادی، مجتبی / تبسم کبوترها | ۸۱  
نظام‌آبادی، مجتبی / پرستوی حرم | ۸۲  
نظام‌آبادی، مجتبی / شهادت | ۸۳  
نیریان، الهام / این پرنده... | ۸۴  
یاسمی، بهروز / آرامش حضور | ۸۵  
یعقوبی، حسن / رواق سحر | ۸۶  
یکی‌زاده، شهریار / آقا! دعا کن | ۸۷

## اشاره

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژه ای آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزددق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال موبدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفتد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجانند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت علیهم السلام درخواست کند برای خاندان نبوت علیهم السلام آثاری تازه و نو بیافرینند و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته، مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشموس علیهم السلام تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

## مقدمه

### تنها شاعران تو ایستاده می میرند

شاعران را با حریم تو الفتی است که پیامبران خدا می دانند. ای قبله ای که به سمت توس آمده ای تا پادشاهان زمین را به درگاه عشق آورده باشی. آمده بودی که بادها را فرمان دهی و آب های روان را از سمت سناباد به آسمان ببری، که هیچ آبخاری به سمت آسمان نرفته بود.

نه در کلمات موزون می گنجی و نه در واژه هایی که متراکم شده باشد. تو انتهای همه ی حروف بودی و شاعران به تو اوضاع ایستاده اند تا دست هاشان را پر کنی از نور و آیین و عشق. و اگر نباشد نگاه تو، هیچ نوری به سمت مهربانی نخواهد رفت.

حالا ایستاده ایم با شمع هایی در دست و کلاهی که به احترام تو از سر برداشته ایم. در پایکوب پنجه و پولاد، دست هایی به رقص آمده اند تا کلمات را در پولاد هجاهای آفرینش آبدیده کنند. شاعران آمده اند تا چشم های خویش را در سقاخانه بشویند که جز تماشای تو، گناه بزرگی است.

این همه شاعر آمده اند با دیوان های شسته که مبادا کلمه ای کوچک تر از نام تو را با خویش آورده باشند.

شاعران ایستاده اند با نگاهی که آفتاب را می سوزاند و لب هایی که از عطش کلمه ترک خورده است. نه به اندازه ی خویش که در حد همه ی خوبی های جهان آمده اند که در تو کلمه ها را تطهیر کرده باشند.

آمده اند به تماشای قصیده ای که تو باشی و تکلیف شب اول را با نگاه تو به پایان ببرند. این شاعران را پیامبری است از جنس محمد ۲ که نور صدایش تمام بت های مکه را شکست و صدای آمدنش کاخ پادشاهان باستانی را به لرزه در آورد. این شاعران را پیامبری است که با تو نسبتی از جنس مدینه دارد که خون رگ های اقیانوس را در آسمان توس کشیده ای و اگر نیامده بودی، خراسان از تشنگی شهید شده بود. شاعران حریم تو هر لحظه کبوتر می شوند تا گلدسته های تو را طواف کنند



و بر گنبد آسمانیات تکیه بزنند و عشق را بهانه‌ی پریدن کرده باشند. اینها گاهی به سقف رواق‌های تو چلچراغ می‌شوند که نور، تنها هدیه‌ای است که آدم را روشن می‌کند. شاعران از جنس کلمه‌اند و گاهی زیارتنامه می‌شوند و از لب‌های زائرانت به آسمان می‌روند.

شاعر، اشک هم می‌شود و روزی هزار مرتبه سرازیر می‌گردد. و به راستی که اگر عطش زمین نبود، این همه زلالی، تمام جهان را سیراب کرده بود.

گریه چه قدر متراکم است وقتی پای ضریح تو متولد شده باشد و اشک چقدر زلال است وقتی پای پنجره‌ی پولاد ریخته شود.

شاعران گاهی سنگ می‌شوند، مرم‌ر سفید. گاهی کاشی فیروزه‌ای، گاهی کتیبه‌ای که با خط نستعلیق ایستاده‌اند و فقط برای تو زیبا شده‌اند.

شاعران گاهی اندوه می‌شوند و در سینه‌ی زائرانت جا خوش می‌کنند و چه خانه‌ی بزرگی است آن جا که تو باشی و چه اندوه شگرفی است وقتی به غربت نگاهت آمیخته باشد که سلطانی و غربت چقدر با هم خوب کنار آمده‌اند.

شاعران گاهی مستعجاب می‌شوند پشت پنجره‌ی پولاد، با طنابی از جنس اشک که دخیل نگاه تواند.

تو دردها را خوب می‌شناسی و می‌دانی که عشق را چگونه می‌فروشد و درد اگر نبود آدم‌ها با چه بهانه‌ای زندگی کنند!؟

شاعران گاهی ستونی می‌شوند که سقف بلندت را به کف دست بگیرند. اینها یاد گرفته‌اند که ایستادن، اولین رکن نماز است و تنها شاعران تو ایستاده می‌میرند.

شاعران گاهی دیوار می‌شوند که زائرانت تکیه کنند و خستگی جاده‌های طولانی را به رسیدن بنشینند و تو چه تکیه‌گاه بزرگی هستی که کوه‌ها به تو تکیه زده‌اند.

شاعران خاک می‌شوند متراکم‌تر از همه‌ی هستی و مهر می‌خورند تا از آن تو باشند و مهر می‌شوند تا نماز مسافران را به آسمان ببرند.

شاعران با نگاه تو آغاز می‌شوند که کلمه‌ای بدون اجازه‌ی شما جان نخواهد یافت و هیچ کلمه‌ای جز برای شما معنا نخواهد داشت.

شاعران گاهی لولایی می‌شوند که در پاشنه‌ی درهای طلایی می‌چرخند و در را برای

امامانی باز می‌کنند که برای زیارت تو آمده‌اند.

راستی از مدینه چه خبر؟!

آیا هنوز آفتاب بر بقیع، عمود ایستاده است؟! و هیچ سقفی برای امامان ما وجود ندارد؟! من از مدینه تا مرو را پیاده آمده‌ام؟! و اگر کربلا نبود در هیچ جای زمین، توقف جایز نبود.

شاعران را به کلمات شهید قسم می‌دهم که عشق را آن چنان معنی کنند که سنگ‌ها عاشق شوند و کبوتران دیوانه‌وار آسمان را خط خطی کنند و هیچ بهانه‌ای برای زمینی شدن نمانده باشد.

شاعران کلمه‌اند و کلمه‌ها شاعر. شاعران کبوترند و کبوتران شاعر - شاعران اشک می‌شوند و اشک‌ها شاعر - شاعر سنگ می‌شود و سنگ‌ها شاعر.

من سنگ‌ترین شاعری که رواق چشمان تو را فرش کرده‌ام و تنها دلخوشی‌ام این است کف پای زایرانت را ببوسم. که شاعر با بوسه‌ای زنده می‌شود و با بوسه‌ای می‌میرد.

دکتر هادی منوری

## غریب آشنا

نسترن قدرتی

تو یادگار هفتمین سپیده‌ای  
شکوه ماندنی‌ترین قصیده‌ای  
اشارتی زیبکران روشنی  
که از دیار بی‌نشان رسیده‌ای  
ستاره‌ی حریم سبز فاطمه علیها السلام  
ز بی‌نهایت خدا دمیده‌ای  
گل نجیب باغ آفرینشی  
که در دلم بهار، آفریده‌ای  
زمهربانی‌ات، زدل ستانی‌ات  
چه نقش‌ها به لوح دل کشیده‌ای  
میان لاله‌های سرخ آشنا  
غریب آشنا! تو برگزیده‌ای  
ز ساغر کرامت محمدی  
زالال نور معرفت چشیده‌ای  
زباغ‌های بی‌زوال سرمدی  
سبد سبد گل حضور چیده‌ای  
بهار شد دوباره باغ باورم  
ز عشق تو که روشنای دیده‌ای  
به شام غربت سیاه این جهان  
طلوع فجر هشتمین سپیده‌ای

## حضور سبز

نسترن قدرتی

به روی دل دری سوی خدا وا می شود امشب  
فضای آفرینش سبز و زیبا می شود امشب  
زبام عشق آوای حضور نور می آید  
همه گل‌های سبز آرزو وا می شود امشب  
به باغ آفرینش دسته دسته لاله می روید  
تمام آیه‌های عشق، معنا می شود امشب  
ستاره می چکد از آسمان بر دامن صحرا  
پر از فریاد شادی بزم صحرا می شود امشب  
به بزم خاک از بام خدا آینه می تابد  
به بزم آسمان‌ها شور و غوغا می شود امشب  
درخت آرزو گل می کند در اوج بیداری  
چه جشنی در حریم عشق برپا می شود امشب  
گل لبخند می روید به روی چهره‌ی هستی  
شب شور و نشاط و شادی ما می شود امشب  
بهاری می دمد از مشرق آینه‌ها آری!  
شبان انتظار سبز، فردا می شود امشب  
رضا علیه السلام می آید و از شور و شوق سبز دیدارش  
همه دل‌ها پر از شوق تماشا می شود امشب  
نسیم دلنوازی می نشاند آتش دل را  
تمام بی‌قراری‌ها مداوا می شود امشب

قرار جان ما از خانه‌ی خورشید می‌آید  
سراسر شادمانی بزم دل‌ها می‌شود امشب  
صفا و مهر و زیبایی، نشاط و شور و شیدایی  
نصیب دیده و دل‌های شیدا می‌شود امشب  
به جانم «نسترن» گل‌های سرخ عشق می‌روید  
زبانم از حضوری سبز گویا می‌شود امشب

## نبودن و بودن

سعید قربانیان

دوشنبه، نم نم باران، چهارم بهمن  
درخت های معطل؛ فضای پارک، و من  
که فکر می کنم امروز پیرتر شده است  
غروب خیس و مه آلود و خسته ی لندن  
از آشنایی با شکسپیر پی بردم  
به عمق مسأله ای از نبودن و بودن  
نبودن تو و این ذهن های ماشینی  
نبودن تو و آمار خودکشی کردن  
دلیم برای ضریح تو تنگ تر شده است  
برای صحن حرم زیر لب غزل خواندن  
برای سادگی کودکانه ی مشهد  
برای سینه زدن ها، رضا رضا گفتن  
مرور می کنم آن داستان آهو را  
تو را درست زمان به او امان دادن  
سه شنبه سوم اسفند پای قفل ضریح  
هوای برفی مشهد، فضای صحن و من

## تسبیح باران

علی رضا قزوه

خراسان در خراسان نور در جان تو می چرخد  
ببین خورشید در مشرق به فرمان تو می چرخد  
خراسان مهر دریا می شود با گام‌های تو  
به دست ابرها تسبیح باران تو می چرخد  
اگر شوق وصال نیست در آینه‌ها، درها  
چرا آینه در آینه ایوان تو می چرخد؟  
طواف عاشقان هم بر مدار چشم‌های توست  
سماع صوفیان هم گرد عرفان تو می چرخد  
به سقاخانه‌ات زیباست رقص کاسه‌های نور  
در این پیمان، آن پیمان، پیمان تو می چرخد  
بیابان در بیابان گرگ شد هر کوه، صیادی  
چقدر آهوی زخمی در شبستان تو می چرخد  
در این آدینه‌ی لبریز از آغاز گل، شاعر!  
شروع تازه‌ای در بیت پایان تو می چرخد

## سقاخانه

نیره کاشی

پر از اعجاز، پر از همه، سقاخانه  
منم و زمزمه‌ی مبهم سقاخانه  
به تن پنجره فولاد گره خوردم تا  
بچکد روی دلم یک نم سقاخانه  
می‌گذارم حجر البغض دلم را پای  
سبز نیلوفری پرچم سقاخانه  
آدمم خسته و لب تشنه‌تر از اسماعیل  
تا بنوشانی‌ام از زمزم سقاخانه  
منم و شیشه‌ی بغضی که ترک خواهد خورد  
عاقبت یک شب ابری، دم سقاخانه



## آشنای راه

جمیله کرامتی

درگیر و دار این همه شب، آسمان کجاست  
مولا! اشاره کن سحر جاودان کجاست  
آوای عشق می‌رسد از آسمان به گوش  
ای آشنای راه، بگو کاروان کجاست  
دستانمان به صبح مجاور نمی‌رسد  
کوتاه مانده دست دعا، ریسمان کجاست  
سرما گرفته پیکر ایمانمان، بگو  
تنها بهانه‌های تب ناگهان کجاست  
غیر از کنار پنجره‌ی حاجت عزیز  
دیگر - پناه خستگی زائران کجاست

## سماع ذوق کبوتر

سعید کرامتی تولایی

وقتی که می‌رسم به تو، لبخند می‌زنی  
در خود شکسته‌ام، تو مرا بند می‌زنی  
هرچند چون غبار غریبی پیاده‌ام  
چون ذره‌ام که دست به خورشید داده‌ام  
وقتی که با اشاره صدا می‌کنی مرا  
از قید هر کلام، رها می‌کنی مرا  
چون شمع سر به جاذبه‌ی نور داده است  
مهمان تو که تشنه‌ی رویی گشاده است  
باز است بی‌تلنگر دستی به سوی من  
چون آفتاب و آینه، درها به روی من  
بگذار! عطر گندمی از خاک بو کنم  
بالی به آب تر کند، این جا وضو کنم  
یک دانه گندم از حرمت سهم شوق من  
تا طوق بندگی بنشیند به طوق من  
در گوشه‌ای ز صحن تو قلبم نشسته است  
دل طوق الفتی به ضریح تو بسته است  
این جا دری به خلوت عشاق بسته نیست  
بالی برای سیر به آفاق، بسته نیست  
این جا تو را به سیر سماوات می‌برند  
لب‌های بسته را به مناجات می‌برند  
این جا دعای غمزده پرواز می‌کند  
هر در که بسته است، دعا باز می‌کند

بالی بزن! که وسعت این طور غرق نور  
با چلچراغ اشک شود، خلوت حضور  
این جا دعا به راحتی اشک چیدنی ست  
نور دعا به چهره‌ی احساس دیدنی ست  
بگذار! موی پنجره را فرق وا کنیم  
خورشید را به کوچهی دل‌ها صدا کنیم  
عطر تو را - در آینه‌ی یاس کوچه‌ها  
تا حس کنیم - در نفس خود رها کنیم  
بشتاب! ماه از گل نقره لبالب است  
دستی بلند کن به دعا، آخر شب است  
فرصت کم است و حرف دلم ناتمام ماند  
یعنی سلام در گرو والسلام ماند

## خطی به رنگ معجزه

سعید کرامتی تولایی

کبریت شیشه می کشد و بعد ناگهان  
قد می کشد شکسته ی مردی کنار آن  
در خود مجاله است، دو زانو؛ گره زده است  
دست دل گرفته ی خود را به شمعدان  
ساعت به وقت گریه ی او، جمعه، نیمه شب  
رأس اجابت است و... باران بی امان  
حاجت، سکوت، نذر، نیازی که می خزد  
در جاری همیشه آن پلک نیمه جان  
هق هق امان نمی دهدش... می شود خراب  
بر شانه های پنجره - فولادی زمان  
خطی به رنگ معجزه از خاطرش گذشت  
حس می کند حضور خودش را در آسمان  
آبی است هر چه هست و یک نور، یک سوار  
هی چرخ می زنند به دورش فرشتگان  
با دست گریه چنگ بزن شال سبز را  
خود را گره بزن و بگو... همچنان بمان  
من یک مسافر، چمدانی پر از نیاز  
آورده ام برای تو با خود به ارمغان  
من هم کیوترم، بره آهو، غریب، اسیر  
چشم انتظار لطف تو آقای مهربان...  
آهسته پلک خسته ی شب باز می شود  
زیر تکان ممتد سر پنجه ی اذان

«حی علی الصلواه» دو رکعت نماز شکر  
در امتداد گنبد خورشیدیش بخوان...  
از خواب می‌پرد، دهنش خشک، بی رمق  
از ترس، پا، دست، دلش می‌خورد تکان  
یک لحظه بعد طبل، نقاره، نبات، نقل  
پیراهنی که پاره شد از شوق بی گمان

## حریم قدس

وجیهه کلیدری

در این حریم هر که بیاید غریب نیست  
هرکس که دل شکسته بود بی نصیب نیست  
عطری که می‌وزد به فضا در حریم قدس  
چون عطر یاس و یاسمن و عطر سیب نیست  
این جا که می‌رسی نفست تازه می‌شود  
دلداده می‌شوی و دلت بی شکیب نیست  
بازار عاشقی و محبت همیشگی است  
این رسم جاودانه در این جا عجیب نیست  
آب حیات، آب شفا دارد این حریم  
این خطه را نیاز به ناز طیب نیست  
این جا دعا به اوج تمنا رسیده است  
این جا دمی به جز دم «أَمَّنْ يُجِيبُ» نیست  
هرکس به گوشه‌ای به نیایش نشسته است  
سنگ صبور این همه دل جز حبیب نیست  
این جا پر از هجوم صدای ملائک است  
این جا صدای هیچ غریبی غریب نیست

## دامان لطف

هاشم کردی

از کودکی به حضرتتان خو گرفته‌ایم  
یک چله ذکر ضامن آهو گرفته‌ایم  
یا هو کشیده‌ایم و تنن تن تنا کنان  
رقصی در این کشاکش نه تو گرفته‌ایم  
خمخانه را شلال دو گیسوی آبشار  
محراب را دو گوشه‌ی ابرو گرفته‌ایم  
تا چشممان به گنبد خورشیدی رضاست  
از آفتاب کون و مکان، رو گرفته‌ایم  
حیرت نگاه عالمیانیم و سالهاست  
از جلوه‌های گنبد تو، سو گرفته‌ایم  
ما را به لطف غیر چه حاجت که از ازل  
دامان لطف ضامن آهو گرفته‌ایم

## غزل نوش

محمدرضا کوزه گر کالجی

از چشمه‌ی چشم تو غزل نوش شدیم  
چشمان تو را هماره چاووش شدیم  
وز جوشش باده‌ی زلال نگهت  
با آینه و آب هم آغوش شدیم



## بارگاه قدس

محمدزمان گلدرسته

گاهگاهی دل هوایی می‌شود  
مشهدی یا کربلایی می‌شود  
می‌پرد از شاخه گاهی مرغ دل  
می‌کشد از سینه آهی مرغ دل  
می‌رود گاهی به صحن آفتاب  
شعر می‌خواند به لحن آفتاب  
می‌پرد گاهی به بالا از زمین  
می‌رود تا آسمان هشتمین  
تا حریم انس پرپر می‌زند  
بارگاه قدس را، در می‌زند  
چشم من در حسرت خورشید بود  
بی قرار حضرت خورشید بود  
بوی گل می‌آمد اما گل نبود  
هیچ جز غم در دل بلبل نبود  
فکر در اوهام باطل مانده بود  
قلب در بند اراذل مانده بود  
روح، مشتاق دویدن تا حرم  
جسم تنبل بود، کاهل مانده بود  
سینه لبریز ارادات بود، لیک  
پای رفتن باز در گل مانده بود  
عاقبت ترکید از داغ فراق  
بغض دیدارش که در دل مانده بود

آفتاب شرق یا شمس الشموس!  
آبروی شرق، ای آقای طوس!  
پشت در بودم طلب کردی مرا  
غرق در شور و طرب کردی مرا

## ماه هشتم

محمدزمان گلدرسته

با که گویم که دل خودسرانه  
باز می‌گیرد امشب بهانه  
با که گویم قرار از کفم رفت  
شعر می‌جوشد از آشیانه  
زخمه زد خامه بر ساز کاغذ  
تا تغزل کند عاشقانه  
بی زبانم ولی مدح مولا  
می‌کشد از زبانم زبانه  
از برای تو ای ماه هشتم  
از قلم می‌تراود ترانه  
با که گویم که دل بی‌قرار است  
مست و لایعقل از عطر یار است  
مرغ دل پر زده سوی مشهد  
تا بیاشامد از بوی مشهد  
ای همه هستی‌ام در کف تو  
ساغر مستی‌ام در کف تو  
تا خرابم نمودی رسیدم  
در به رویم گشودی رسیدم  
سنگ بودم ولی کردی آبم  
با سلامی که دادی جوابم  
من چه گویم که غرق گناهم  
خسته‌ام بی‌کسم بی‌پناهم

عذر خواه آمدم در کنار  
بی خود از خود شدم بی قرار  
دست بردم به زلف کمندت  
یک نظر کن بر این مستمند  
یا رضا علیه السلام جان؛ شبم را سحر کن  
جان معصومه علیها السلام بر من گذر کن

السلام ای زمین از تو گلشن  
چشم ایرانیان از تو روشن  
دست جن و ملک در ضریحت  
چشم کروبیان بر ضریحت  
دل فدای تو و درد و داغت  
جان به قربان شاه چراغت  
سرمه‌ی چشم ما خاک پایت  
جان ناقابل ما فدایت  
ای خراسان معطر زبویت  
غرق در نور از آبرویت  
اختر تابناک ولایت  
سر نهادیم ما بر ولایت  
ای گل سرخ دربار احمد  
هشتمین یادگار محمد صلی الله علیه و آله  
چشم ما خاک پای تو آقا  
جان عالم فدای تو آقا

تاک در تار موی تو گل کرد  
زهر شد، در سبوی تو گل کرد!  
از تو سرسبز شد خاک ایران  
مشهد از آبروی تو گل کرد  
نیکی از دست های تو روئید  
خوبی از خلق و خوی تو گل کرد  
عشق بوسید پیشانی ات را  
وقتی از گفتگوی تو گل کرد  
باز شد بال آزادی از تو  
معرفت از گلوی تو گل کرد

عاقبت دشمن دون ترا کشت  
خوشه‌ی تاک مجنون ترا کشت  
آه... اما که اینها بهانه است  
در حقیقت دلِ خون ترا کشت!  
زخمِ همصحبتی با حریفان  
زهر دربار مأمون ترا کشت  
غصه‌های ولیعهدی شاه  
پیش از انگور ملعون ترا کشت  
تربت قلب این سرزمین است!  
رسم مهمان نوازی همین است  
ای غریب غریبان عالم  
چاک دادی گریبان عالم  
ای گل پرپر آسمانی  
هشتمین گوهر آسمانی  
ای ملائک غلامان کویت  
قدسیان ریزه خوار سبویت  
ای دل و جان موسی بن جعفر علیه السلام  
نور چشمان موسی بن جعفر علیه السلام  
بارور ساز ایمان ما را  
عفو کن جرم و عصیان ما را

از سر شوق با سر دویدیم  
با دلی خسته از ره رسیدیم  
با ضریح تو الفت گرفتیم  
لطف کردی و حاجت گرفتیم



## رواق زرنگار

یدالله گودرزی

ای ستون‌های زمین، گلدسته‌های سربلند  
ای رواق زرنگار، آینه‌های بند بند  
ای مقرنس‌های چوبی، گنبد زرین کلاه  
بر سر آن آستان پر شکوه بی‌گزند  
بر سر هفت آسمان آن مهربان افراشته  
چتری از بال کبوتر، از حریر و از پرند  
دست او اینک پناه آهوان خسته است  
بال بگشایید از شوق آهوان در کمند  
کفتران آسمانی هم اسیر مهر او  
می‌کشاند هر دلی را در رهایی‌ها به بند  
ای حضور هشتمین! افتادگان غربتیم  
دست ما را هم بگیر از لطف، ای بالا بلند

## حرم پر از هیجان شد

محمد ابراهیم لگزیان

به زور، قامت خود را کشید تا درگاه  
نشست روی دو زانو، نگاه پشت نگاه  
سلام ضامن آهو! جواب خواهد داد  
سلام این من درمانده را کسی ناگاه؟  
به بازوان نحیفش نهیب زد برخیز  
گذاشت دست به زانو و گفت یا الله  
غریب وار به سمت حرم قدم برداشت  
و گفت آمدم آقا، شکسته، نامه سیاه  
تمام غربت خود را تکاند و جاری شد  
حرم پر از هیجان شد پر از جنون از آه  
چقدر بوی کبوتر در آسمان جاریست  
چقدر بوی خدا «لااله الا الله»  
چگونه نام بلندت غریب خواهد بود  
غریب نه؛ که صمیمی است آسمان با ماه  
شبهه شعر، صمیمانه درد دل می کرد  
که دست قافیه شد از تمام او کوتاه  
دو شقه شد غزل رقص خاک و خاکستر  
یکی رسید به ما و یکی رسید به ماه

اگر سلام مرا بی جواب بگذاری  
قسم به قفل ضریحت نمی‌روم آقا  
نمی‌روم به خدا تا همیشه می‌مانم  
دخیل بسته‌ام اینجا بگیر دستم را  
بگیر دست دلم را بگیر و باور کن  
که دل شکسته‌تر از من نمی‌کنی پیدا  
تویی که آینه سرگرم دیدنت شده است  
و با نگاه تو سیراب می‌شود دریا  
و در تمام حرم ناگهان خبر پیچید  
نیاز، مهمه، فریاد، شور، استغنا  
قبول کن که در آشوب شعر خواهد کرد  
شفاعت همه را ثامن الحجج فردا

و پاره پاره شد این شعر مثل جامه‌ی تو  
و سربلندتر از من نشست بر درگاه  
اگر چه تلخ، ولی وقت رفتن است آقا  
نشسته مادر پیرم همیشه چشم به راه

هنوز صندلی چرخدار او در صحن  
به شاعرانه‌ترین نوع عاشقی است گواه

## مهمان خراسان

محمد ابراهیم لگزیان

آسمان آمد و در همه مهمانت شد  
سربلندی که چنین سر به گریبانت شد  
چشم‌های نگران همه‌ی آهوها  
شاه بیت غزل شام غریبانت شد  
بس که از غربت تو قصه سرایی کردم  
جلوه‌ای کردی و این خطه خراسانت شد  
نامی از بتگر و بت در همه‌ی شهر نماند  
کفر را وسوسه کردی و مسلمانت شد  
تا مگر عقده‌ای از کار و دلم باز کنی  
در و دیوار حرم، دست به دامانت شد  
چون به انگور رسیدم قلم آرام گرفت  
و سر زلف سخن باز پریشانت شد

## پیک اجابت

مریم مایلی زرین

آرام می شود دل بی تابم، وقتی سوی سرای تو می آید  
با هر نفس که می کشم از هر سو، عطر خوش هوای تو می آید  
بی شک در این دیار، شب از چشمت، رو به نماز نیمه شب آورده است  
بی شک سپیده حمد و ثنا گوین، هر صبح پا به پای تو می آید  
جان می دهد سکوت نگاهم را در من هوای شوق تو می پیچد  
این است عطر ساده‌ی دلخواهی کز صحن آشنای تو می آید  
پر می شود دو چشم پر از شورم در من دویده رگ به رگ احساس  
بی تاب می شود چه کنم وقتی از هر طرف صدای تو می آید  
پنهان نکرد چادرم از چشمت، شوق دلم و دست نیازم را  
پیک اجابت است که می بینم از سمت دلگشای تو می آید

## معبری روشن

حمید مشیر

امشب این پنجره تا صبح درخشان باز است  
تا فراسوی شب و وسعت کیهان باز است  
دل من می‌رود از شانه یک گل بالا  
دست‌هایم به تماشای بهاران باز است  
آسمان فرصت سبزی است که از پنجره‌ای  
به شکوفایی رؤیای درخشان باز است  
ماه می‌ریزد در مزرعه‌ی کوچک ده  
معبری روشن تا کوجهی باران باز است  
هر طرف می‌روم اشراق، مرا می‌گیرد  
چار سو پنجره از مشرق ایمان باز است  
می‌روم سمت طلوعی که پر از لاله و گل  
روی این باغچه از سمت خراسان باز است

## آیات خورشیدی

مصطفی محدثی خراسانی

چو آینه هرچند حیران رسیدم  
ز مشکل گذشتم به آسان رسیدم  
چو ابری گره در گره بغض در بغض  
به باران به باران به باران رسیدم  
برون آمدم از شب تیره‌ی تن  
به آیات خورشیدی جان رسیدم  
به شرق قدم‌های تو در نشابور  
به قطعیتی فوق برهان رسیدم  
نه من شیخ بودم نه با من چراغی  
شگفتا به انسان به انسان رسیدم  
به مهرم بنامید زین پس، به خورشید  
به دروازه‌های خراسان رسیدم



## مسافر

نرگس محمدنژاد

از راه دور آمدم آقا مسافر  
من از تبار چلچله‌های مهاجرم  
بالم شکسته، حال دلم رو براه نیست  
از لطف چشم‌های تو این گونه شاعرم  
این کوله بار من پر درد است و خواهش است  
بغض تمام آینه‌های معاصر  
پشت طلای پنجره‌ات قفل بسته‌ام  
شاید بهار سبز بیاری به خاطر  
از ازدحام لشکر غم‌ها دلم گرفت  
آقا تو را به محض همین عشق وافر  
یک جرعه از سبوی دو چشمت بریز که  
بی تاب آن نگاه غزل خیز آخر  
آقا تمام چلچله‌ها زایر تواند  
من در محیط جذبه‌ی چشمت مجاورم

## یا ضامن آهو

مظاهر مصفا

بی نام و نشانیم یا ضامن آهو  
بی شوکت و شأنیم یا ضامن آهو  
از شأن تو گوئیم، شوکت ز تو جوئیم  
نام از تو ستانیم یا ضامن آهو  
حیران شدگانیم، خسران زدگانیم  
جویای ضمانیم یا ضامن آهو  
دوریم ز رویت، بگذار به کویت  
یک چند بمانیم یا ضامن آهو  
داریم هوایت، بگذار به پایت  
اشکی بفشانیم یا ضامن آهو  
بگذار به خاکت تن را بفشانیم  
جان را برهانیم یا ضامن آهو

ما دُرد کشانیم، ما دُرد کشانیم  
با درد خوشانیم یا ضامن آهو  
آورده به لب جان، دل داده به طوفان  
موج حدثانیم یا ضامن آهو  
سر بر سر دست است، جان دل به تو بسته است  
خسته دل و جانیم یا ضامن آهو  
سوز دل ما را بنشان بنشینیم  
بنشین نشانیم یا ضامن آهو  
بنشین که نشینیم، بر خیز که خیزیم  
می‌ران که برانیم یا ضامن آهو  
سرمایه‌ی دردیم، در مایه‌ی دردیم  
از درد نوانیم یا ضامن آهو  
گاهی سر خاکی، خاکی به مفاکی  
بی نام و نشانیم یا ضامن آهو

سرگشته سرشکیم، دل سوخته آهیم  
لب بسته دهانیم یا ضامن آهو  
جان شاد دلانه، از دست رسانه  
پیش تو رسانیم یا ضامن آهو  
ما کشته‌ی خود را، بر دوش کشیده  
سوی تو کشانیم یا ضامن آهو  
فریاد جنونیم، خون خواهی خونیم  
خون گشته چنانیم یا ضامن آهو  
شکوی تمامی، غوغای بنامیم  
رسوای جهانیم یا ضامن آهو  
لبریز ملالیم، خونین پر و بالیم  
شور طیرانیم یا ضامن آهو  
جوش می‌انگور، شور دل پر شور  
اوج هیجانیم یا ضامن آهو  
خرسندی درویش، درویشی خرسند  
لبخند غمانیم یا ضامن آهو  
با ذوق چمانه، با شوق چمانی  
سوی تو چمانیم یا ضامن آهو

تب لرزه‌ی تسبیح، لب تفته‌ی تهلیل  
گلبانگ اذانیم یا ضامن آهو  
پیراهن یوسف، تن جامه عیسی  
شولای شبانیم یا ضامن آهو  
شور شب تعریس، سوز تب تقدیس  
قدیس مکانیم یا ضامن آهو  
هوهو کن حقیم، حق حق زن هوییم  
هم این و هم آنیم یا ضامن آهو  
خاک ره مولا، شاهنشاه مولا  
با مهر و نشانیم یا ضامن آهو  
داغی که به بازوست، مهر نظر اوست  
کز ملک کیانیم یا ضامن آهو  
دیوانه‌ی بدریم، مست شب قدریم  
ماه رمضانیم یا ضامن آهو  
هشیاری مستی، خاموشی فریاد  
غوغای نهانیم یا ضامن آهو  
میخانه تباریم، دیوانه شماریم  
بر خلق گرانیم یا ضامن آهو

میخانه‌ی دُرِ دیم، دیوانه‌ی دُرِ دیم  
سودای زیانیم یا ضامن آهو  
زنجیری زنجیر، شوریدگی تیر  
تمکین نشانیم یا ضامن آهو  
بی قدر و ثمنیم، فربه چو یقینیم  
لاغر چو گمانیم یا ضامن آهو  
آلوده‌ی پاکی، افلاکی خاکی  
پنهان عیانیم یا ضامن آهو  
هیچ همه دانیم، یا هیچ ندانیم  
ما هیچ ندانیم یا ضامن آهو  
آتش زنه‌ی دود، سودایی بی سود  
دکان زیانیم یا ضامن آهو  
ماندیم به زنجیر چون غنچه‌ی تصویر  
مبهوت از آنیم یا ضامن آهو  
بازیچه‌ی تقدیر، آهو بره گر شیر  
گر ببر بیانیم یا ضامن آهو  
یا ضامن آهو! بینی که چننیم  
دانی که چنانیم یا ضامن آهو

سروی نه زبستان، دری نه زدریا  
زری نه زکانیم یا ضامن آهو  
پاکیم چو ژاله، سرخیم چو لاله  
چون لاله ستانیم یا ضامن آهو  
ما ابر گران باد، ما باد سبک خیز  
ما برق جهانیم یا ضامن آهو  
در دست رسانه، در شست زمانه  
تیری چو کمانیم یا ضامن آهو  
رنجیده‌ی شهریم، غم دیده‌ی دهریم  
مظلوم زمانیم یا ضامن آهو  
از درد، روایت از غصه حکایت  
از ظلم بیانیم یا ضامن آهو  
بیداری فریاد، زنهاری بیداد  
جویای امانیم یا ضامن آهو  
یا ضامن آهو! آخرَس به بیانیم  
الکن به زبانیم یا ضامن آهو  
حَسَنان زمان نه، سَحَبان بیان نه  
سهوی زلسانیم یا ضامن آهو

آتش نه که دودیم، نه مشک نه عودیم  
نه عنبر و بانیم یا ضامن آهو  
نه شمع و چراغیم، نه لاله‌ی باغیم  
برگی زخزانیم یا ضامن آهو  
ما در ثنایت سفتن نتوانیم  
گفتن نتوانیم یا ضامن آهو  
این چامه نه چامه است، در خون زده نامه است  
ما قافیه خوانیم یا ضامن آهو  
از بود نمودی، دودی ست زعودی  
کاورده به خوانیم یا ضامن آهو  
درد است و تو خوانی، ظلم است و تو دانی  
ما آه و فغانیم یا ضامن آهو  
نه خون و نه آب است، یا قوت مذاپ است  
گز دیده چکانیم یا ضامن آهو



## یا ضامن آهو

سهیل محمودی

در بند هواییم یا ضامن آهو  
در فتنه رهاییم یا ضامن آهو  
بی تاب و شکیبیم، تنها و غریبیم  
بی سقف و سراییم یا ضامن آهو  
عریانی پاییز، خاموشی پرهیز  
بی برگ و نواییم یا ضامن آهو  
سرگشته تر از عمر، برگشته تر از بخت  
جویای وفاییم یا ضامن آهو  
آلوده‌ی بدنام، فرسوده‌ی ایام  
با خود به جفاییم یا ضامن آهو  
آلوده مبادا، فرسوده مبادا  
این گونه که ماییم یا ضامن آهو

پوچیم و کم از هیچ، هیچیم و کم از پوچ  
جز نام و نشاییم یا ضامن آهو  
ننگینی نامیم، سنگینی ننگیم  
در رنج و عناییم یا ضامن آهو  
بی رد و نشانیم از دیده نهانیم  
امواج صداییم یا ضامن آهو  
صید شب و روزیم، پابند هنوزیم  
در چنگ فناییم یا ضامن آهو  
چندی است به تشویش با چیستی خویش  
در چون و چرااییم یا ضامن آهو  
با دامنی اندوه، خاموش تر از کوه  
فریاد رساییم یا ضامن آهو  
مجبور مخیر، ابداع مکرر  
تقدیر قضاییم یا ضامن آهو  
افتاده به عصیان، تن داده به کفران  
آلوده ردااییم یا ضامن آهو  
جبران شدهی رنج، طوفان زدهی درد  
دریای بکاییم یا ضامن آهو

تو گنج نهانی، ما رنج عیانیم  
بنگر به کجاییم یا ضامن آهو  
با رنج پیایی، در معرکه‌ی ری  
بی قدر و بهاییم یا ضامن آهو  
نه طالع مسعود، نه بانگ خوش عود  
زندانی ناییم یا ضامن آهو  
در غربت یمگان، در محبس شروان  
زنجیر به پاییم یا ضامن آهو  
رانده زنیستان، مانده زمیستان  
تا از تو جداییم یا ضامن آهو  
سودای ضرر ما، کالای هدر ما  
اوقات هباییم یا ضامن آهو  
دلخسته و رسته از هرچه گسسته  
خواهان شماییم یا ضامن آهو  
روزی بطلب تا یک شب به تمنا  
نزد تو بیاییم یا ضامن آهو  
در صحن و سرایت، ایوان طلایت  
بالی بگشاییم یا ضامن آهو

با ما کرم تو، ما در حرم تو  
ایمن زبلایی یا ضامن آهو  
چشم از تو نگیریم، جز تو نپذیریم  
اصرار گداییم یا ضامن آهو  
در حسرت کویت با حیرت رویت  
آیینه لقاییم یا ضامن آهو  
مشتاق زیارت تا جبهه طاعت  
بر خاک تو ساییم یا ضامن آهو  
گوهر چه نباید، گوهر چه نباید  
در کوی رضاییم یا ضامن آهو  
آیا پذیری ما را نپذیری؟  
در خوف و رجاییم یا ضامن آهو  
مهر است و اگر قهر، شهد است و اگر زهر  
تسلیم شماییم یا ضامن آهو  
فریاد رسی تو، عیسی نفسی تو  
محتاج شفاییم یا ضامن آهو  
هر چند گنه کار، هر قدر سیه کار  
بی رنگ و ریاییم یا ضامن آهو

ما بنده‌ی درگاه، در پیش تو اما  
در عشق خداییم یا ضامن آهو  
در رنج و تباهی وقتی تو بخواهی  
آزاد و رهاییم یا ضامن آهو  
ای چشمه‌ی خورشید، مهر تو درخشید  
در عین بقاییم یا ضامن آهو  
ما همسفر شوق، فریادگر شوق  
آوای دراییم یا ضامن آهو  
همخانه‌ی شبگیر، همسایه‌ی تأثیر  
پرواز دعایم یا ضامن آهو  
همراز به خورشید، دمساز به ناهید  
در شور و نواییم یا ضامن آهو  
هم صحبت صبحیم، هم سوی نسیمیم  
هم دوش صبایم یا ضامن آهو  
ما خاک ره تو، در بارگه تو  
گویای ثنائیم یا ضامن آهو  
سوگند الستیم، پیمان نشکستیم  
در عهد «بلی» ایم یا ضامن آهو

یار ضعفا تو، خود ضامن ما تو  
ما اهل خطاییم یا ضامن آهو  
هم مسکنت ما، هم مرحمت تو  
مسکین غناییم یا ضامن آهو  
از فقر سرودیم، یا فخر نمودیم  
فخر فقرایم یا ضامن آهو  
نه نقل فلاطون، نه عقل ارسطو  
جوایای هداییم یا ضامن آهو  
هنگامه وهم آن کجراهه فهم این  
ما اهل ولاییم یا ضامن آهو  
از گوهر پاکیم از کوثر صافیم  
فرزند نیاییم یا ضامن آهو  
چاووش شب رزم، سرجوش تب رزم  
شوق شهداییم یا ضامن آهو

ایمان به تو داریم، یونان بگذاریم  
تشریک زداییم یا ضامن آهو  
منشور نشابور، سر سلسله‌ی نور  
با حکمت و راییم یا ضامن آهو  
تو راه مجسم گر راه به عالم  
جز تو بنماییم یا ضامن آهو  
تا صور قیامت با شور ندامت  
شایان جزاییم یا ضامن آهو  
همراهی استاد، آگاهی‌مان داد  
کز تو بسراییم یا ضامن آهو  
این بخت «سهیل» است، کش سوی تو میل است  
در نور و ضیاییم یا ضامن آهو  
زین نظم بدایع وین اختر طالع  
اقبال هماییم یا ضامن آهو

## فرصت زمزمه

پریسا مقصودی

راهزن بود دلم، راه مرا زد آقا  
قسمت این بود شوم مرتد مرتد آقا  
غزلی توبه‌ام از دست ندانم‌هایم  
بین تاریکی و خورشید مردد آقا  
ضرری دارد اگر نیم‌نگاهی بکنی؟  
تا شوم راحت ازین حس مجرد آقا؟  
فرصت زمزمه‌ای را به دلم برگردان  
فرصت شعر و پریشانی ممتد آقا  
مدتی هست کمی روسری‌ام شک دارد  
مدتی هست کمی بد شده‌ام بد، آقا  
هر که پرهیزترین است برایش انگار  
می‌رسد از در و دیوار پیامد آقا  
چشم‌ها قصد ندارند سخاوت باشند  
چشم‌هامان شده دیوارتر از سد آقا  
و «اذا زلزلت الارض» همین امروز است  
قهر کردند مگر آل محمد ۲ آقا  
فکر، پابوس پر از عشق ترا گم کرده است  
شهر ما قبله‌ی عشاق ندارد آقا  
نذر کردیم فقط هر که شود طوقی‌تر  
بفرستیم به پرواز، به گنبد، آقا  
سال «هشتاد و دو» از نامه‌ی من یادت هست  
و جوابی که نوشتی و نیامد آقا



ولی امسال به پیوست کمی خسته ترم  
خسته از چون و چرا، باید و شاید آقا  
دو سه روزی ست کبوتر شده حالم، ممنون  
که جنون می‌وزد از کوچه، مجدد آقا

## بی پناهی انسان

مرتضی مصلح

یک شب به چشم‌های تو ایمان می‌آورم  
در راه سبز آمدنت جان می‌آورم  
در امتداد غربت این جاده‌ها عزیز  
ایمان به بی پناهی انسان می‌آورم  
گفتی که قلب‌های پریشان بیاورید  
باشد، به روی چشم، پریشان می‌آورم  
عمری شبیه عابر این چشم‌های خیس  
هر شب، برای پنجره باران می‌آورم  
وقتی که چشم‌های تو لبخند می‌زنند  
از من تو جان بخواه، به قرآن می‌آورم!

## هشتمین بهار

حیدر منصوری

من کیستم؟ کبوتر بی آشیانه‌ات  
محتاج دست‌های تو و آب و دانه‌ات  
نامت بلند مثل غزل‌های آسمان  
هشت آسمان نشسته به ایوان خانه‌ات  
از کوچه باغ‌های نشابور رد شدی  
با کوله باری از غم غربت به شانه‌ات  
دل در مدینه عاشق روی تو شد ولی  
از کوچه‌های توس گرفتم نشانه‌ات  
دست من و ضریح تو ای هشتمین بهار  
امشب دلم عجیب گرفته بهانه‌ات...

## شهد شهود

کبری موسوی

عشق آرمیده در خنکای رواقها  
جاری است شور در همه جای اتاقها  
انگار می‌رسند به دالانی از بهشت  
دیوارهای آینه کاری و طاقها  
زیباست آنچه دیده‌ام اما حضور توست  
راز شکوه این همه سبک و سیاقها  
این بیت‌ها تلنگر بال کبوتر است  
از دور دست فاصله‌ها و فراقها  
از منتهی الیه کویری که ریخته است  
شور تو، طعم شیر و عسل در مذاقها  
شهد شهود و کشف مضامین بی بدیل  
ها! این غزل پر است از این اتفاقها

در سایه سار آفتاب

این بند آخری غزل آهوی کوچکم!  
شاید به دست او برهی از محاق‌ها

## کوچه های غریبی

هادی منوری

امشب دل خسته ام را پر کرده حال و هوایت  
ای کاش همچون کبوتر پر می زدم در فضایت  
این جا ملایک یکایک، پره های خود را گشوده  
تا فرشی از گل بیارند بر بام و صحن و سرایت  
نذر ضریح تو کردم، دار و ندار دلم را  
شرمنده چیزی ندارم جز این بریزم به پایت  
آهوی چشم مرا از بیهوده دیدن رها کن  
تا ذره ذره ببینم دل را در آینه هایت  
هرچند لبریز دردم، می سوزم و سرد سردم  
این گونه گر می پسندی من راضی ام به رضایت  
همسایه ی شهر عشقم، اهل خراسان امروز  
از کوچه های غریبی پر می کشم تا ولایت

## عاشقان را کو پناهی غیر توس

علی موسوی گرمارودی

ای دل من آتشین آهی بر آر  
تا بسوزی دامن این روزگار  
روزگار مردمی‌ها سوخته  
چهره‌ی نامردمی افروخته  
کینه‌ها در سینه‌ها انباشته  
پرچم رنگ و ریا افراشته  
دشت سبز اما زخار و کاکتوس  
وز تبر شد هیمة عود و آبنوس  
آب دریا تن به موج کف سپرد  
موج دریا اوج را از یاد برد  
جان به لب شد از ریاکاری شرف  
خوب بودن مُرد و بودن شد هدف  
آب هم آینه را گم کرده است  
سنگ در دل‌ها تراکم کرده است  
تیرگی انبوه شد پشت سحر  
صبح در آفاق شب شد در به در  
نغمه‌های عشق هم خاموش شد  
این قلندر باز شولاپوش شد  
ارغوان روی او کم رنگ شد  
پرنیانش هم‌نشین سنگ شد  
خاک را از خار و خس انباشتند  
یاس را در کرت شبدر کاشتند

نامرادی را دوا در کار نیست  
مهر دارو، در دل بازار نیست  
گر دلی مجروح گردد از جفا  
نیست گلخندی که تا یابد شفا  
نسخه‌ای نو در فریب آورده‌اند  
بوسه، دارویی که پنهان کرده‌اند  
در دل این روزگار پر فسوس  
عاشقان را کو پناهی غیر توس



ای شفا بخش دل بیمار ما  
چاره‌ای کن از نگه در کارما  
خیل صیادان که در هر پشته‌اند  
آهوان دشت‌ها را کشته‌اند  
تا نهد دل در رهت پا در رکاب  
اشک پیش افتاد و دل را زد به آب

## جلوه گاه شمس الشموس

سید حسین موید

ای خوب به همسایگیت مفتخریم  
باشد که به این بهانه سودی ببریم  
نام تو علی و صفتت حیدری است  
ما شیفته‌ی آن پدر و این پسریم  
تا جلوه گاه شمس الشموس است اینجا  
پیداست که بی نیاز شمس و قمریم  
بخشندگی‌یت کار خودش را بکند  
هرچند که ما گدای بی پا و سریم  
این جان ضعیف را زدست آتش  
باشد که به یک نگاه‌تان در ببریم

## چشمه لبخند

سید حسین مؤید

ای جلوه گاه دیده‌ی بی جلوه‌گاه من  
پشت و پناه قامت بی تکیه گاه من  
ای هشتمین بهار خدا در دل زمین  
من را ببین و اشک هر از چندگاه من  
گل‌ها شکفته‌اند ز پیغام رحمت  
چشم انتظار لطف توام ای پناه من  
ای بهترین بهانه خلقت تو آگهی  
از سر نیمه‌های شب و از پگاه من  
جاری شدند چشمه لبخندها ز تو  
جاری اگر شده است به فرمانت آه من  
قلب تو را خلیده‌ام از خار معصیت  
بر من مگیر خورده و بر این گناه من  
تنها چراغ روشن شب‌های من تویی  
امید بسته بر تو دل رو سیاه من

## یک دریاچه فانوس

علی مهدی زاده

ای که رهایی چون نسیم عطر شب بو  
در من پرستو در پرستو در پرستو  
دارد عذابم می دهد این تشنگی ها  
افتاده ام دیگر در اینجا از تکاپو  
جانم به لب آمد از این تاریکی محض  
پس جذبه های روشن خورشیدی ات کو؟  
خواب تو را دیدم تو را! افشانده بودی  
بر آبشار شانعات امواج گیسو  
او بود و باران بود و یک دریاچه فانوس  
من بودم و من بودم و من بودم و او  
آیا پناهم می دهی ای ضامن عشق!  
تنها شدم تنها تر از یک بچه آهو

## چشم‌های سترون

مریم مهرآذر

تا در مسیر کوچ کبوترها، در سر هوای خوب تو را دارم  
باران چشم‌های سترون را آقا فقط به سمت تو می‌بارم  
با یک فریب با طمع گندم، تسلیم شد به وسوسه‌ای آدم  
حتی بدون وسوسه‌ی تسلیم، آماده‌ام که دل به تو بسپارم  
بال پریدنی بده من را تا، در آسمان سبز تو گم باشم  
دست من است و دامن تو آری! دست من است و خواهش بسیارم  
این شانه‌ها و بار گناه من این تو و مهربانی بسیارت  
می‌خواستم که ضامن من باشی چشم طمع به لطف شما دارم  
خورشید در طواف ضریح تو می‌تابد این شکوه مقدس را  
نوری بی‌بار قلب مرا آقا این گونه در مضایقه نگذارم  
تقسیم شد شبی که نبودم من این آسمان آبی همواره  
آقا منم و شور غزل از تو تا در حصار این همه دیوارم

## قطعه‌ای از باغ بهشت

عصمت میرزایی

شود آیا که دگر بار دری باز شود؟  
عشق با گرمی دیدار تو آغاز شود؟!  
خواندی ام، آمدم و بار دگر نیز مرا  
لطف دیرین تو باید که سبب ساز شود  
تا به شوق تو کیوتر شوم و بال مرا  
آسمان حرمت، عرصه پرواز شود  
شاهی و خیل گدایان درت می‌دانند  
هر که افتاد بر این خاک، سرافراز شود  
ای خوش آن روز که با دست نوازشگر تو  
«گره از کار فرو بسته‌ی ما باز شود»  
مشهدت قطعه‌ای از باغ بهشت است، سزد  
که خراسان به جهان از تو سرافراز شود!

زیبید این نام بر این ملک از آنرو که مدام  
صبحش از مشرق چشمان تو آغاز شود  
ما غریبیم، در این وادی و ما راست هنوز  
چشم امید کزین خانه دری باز شود!  
آرزومندم و گر باز بخوانیم به مهر  
پای وامانده ز راهم پر پرواز شود  
حد من نیست به مدح تو سخن ساز کنم  
شرح عشق است اگر لایق ابراز شود!

## پنجره فولاد

میرهاشم میری

ای قلب جهان تنیده در میعادت  
جانداروی خیل دردمندان یادت  
بگذار بیندم دل پر دردم را  
با رشته ای از پنجره ی فولادت



## ابرهای اجابت

پروانه نجاتی

کجا؟ کجا؟ چه شتابی است در پرستوها  
کدام سمت افق می‌دوند آهوها  
در این سکوت معطر در این هوای غریب  
چقدر عاطفه باریده روی شب بوها  
مسافران سراسیمه می‌رسند از راه  
کبوترانه، غریبانه، از فراسوها  
ضریح، شعله‌ای از چشم‌های ملتهب است  
در ازدحام فروزان این هیاهوها  
و ابرهای اجابت بهانه‌ها دارند  
زمان تکیه سرها به بغض زانوها

## ذکر رضا رضا علیه السلام

حمیده نجاریان

از آسمان آبی، این قطعه سهم ما شد  
اینجا که قبله گاه دل مشهدالرضا علیه السلام شد  
این آستان که جای پرواز قدسیان است  
یک گوشه از بهشت زیبای کبریا شد  
هرجای خاک پاکش سرشار عشق و نور است  
تابنده مهر و ماهش از حضرت رضا علیه السلام شد  
بر گنبد طلایش از دل دخیل بستیم  
باران اشک شادی مهمان دیده ها شد  
بوی گلاب و عطر انفاس مصطفایی  
بانغمه ی مؤذن همراه و هم صدا شد  
شد وقت استجابت، وقت نماز حاجت  
امشب تمام دل ها سجاده ی دعا شد  
گویا خدا به جانها روحی دوباره بخشید  
از شوق مقدم گل لبها به خنده وا شد

## دیشب اناری گریه می کرد

جواد نسیمی

آمد و از شرق اهورا شعر باراند، توحید را در پندبند شهر افشانند  
باشد که در ذهن قملدانها بکارند، تصویرهایی را که می رفتند از یاد  
دریا در آغازش به پایان فکر می کرد، خاک از بلوغ کند گندم رنج می برد  
شاهین دستش را به سمت آسمان برد، چند آسمان دریا که از دستانش افتاد  
می گفت می خواهد که تکبیر زلالی، مثل حقیقت در بیابانها بخواند  
عطر سپیدی بر تمام خویش پاشید، پای برهنه در خیابان راه افتاد  
تاریکی اما بر سپیدی جاده را بست، تکبیر در حلقوم صبح عید جاماند  
از نیمه‌های راه بغض آلود برگشت... بیدار شد، بیدار شد، بیدار بیدار

حالا منم تصویر سرخ بغض هایت... شب گریه هایت... غربت گل زخم هایت  
دامن بیفشان تا به دامانت بریزد، دل ضجه های گریه ام... فریاد فریاد  
آن سوتر آقا هر کسی در خویش، با خویشتن در گیرودار نام و نان و آشیانه ست  
سردابه های درد پشت پلک هامان تصویر اوج شعر هامان زخم آباد  
رسوای امروزیم از دیروز هامان! شرمنده از فردای پوچ رنج هامان  
مثل کبوتر کاش می شد ساده باشیم، شاید کسی سمت ضریحت می زدم داد  
دیشب اناری سرخ دیدم گریه می کرد می گفت سرخ گونه هایم رو سیاهی ست  
می گفت: رسوا کرد رسوا کرد رسوا... می گفت: رسوا کرد ما را آدمیزاد

## لب و پنجره

مجتبی نظام آبادی

اینجا که تمام روز در شب جاریست  
گلبوسه‌ی زائران مرتب جاریست  
برخورد لب و پنجره‌ی فولادت  
افشاندن جانی‌ست که بر لب جاریست

## شهاب‌ها

مجتبی نظام‌آبادی

شهاب‌ها که به هر سوشتاب می‌نوشتند  
دو جرعه سوسو از این آفتاب می‌نوشتند  
زدست‌های پر «أَمَّنْ يُجِيبُ» گلدسته  
ستارگان عطش استجاب می‌نوشتند  
هنوز ساقه انگورهای تاکستان  
به جرم خون جگری اضطراب می‌نوشتند  
هنوز هرچه گرفتار و هر که مضطرب است  
از آبشار نگاهت جواب می‌نوشتند  
و تشنه تشنه کمان‌های خسته از صیاد  
میان دشت پر آهو سراب می‌نوشتند  
نمی‌شود نسرایبی از این حرم وقتی  
که واژه‌ها زضریح التهاب می‌نوشتند

## نماز کبوتر

مجتبی نظام آبادی

نشست بر لبه‌ی حوض، شست بال و پرش  
وضو گرفت کبوتر و تازه شد جگرش  
کشید مسح دو پا را به خیسی نوک بال  
قیام قامت گلدسته بود در نظرش  
وزید از نفس‌اش هرم یک اذان فوقو  
که فوج فوج کبوتر نشست دور و برش  
صدای قدسی نقاره صحن را پر کرد  
پرید طفل دخیلی به دامن پدرش  
چه می‌کنی تو مگر ای غریب بنده نواز؟  
که ساده می‌شود این قدر زائرت سفرش!  
برای آن که نیفتد ز چشم تو صیاد  
ز کوجه‌های پر آهوی توست رهگذرش  
کبوترت که همیشه وضوست، در پرواز  
خدا کند که نبیند گزند، بال و پرش  
بلی، رسیده به جایی کبوترت، آقا!  
که می‌توان به نماز ایستاد پشت سرش

## دست دعا

مجتبی نظام آبادی

رقص باد است و پرچم و گنبد، بین هفت آسمان پدیدار است  
زایران اشک شوق می ریزند، خوش به حال دلی که بیدار است  
خوش به حال کبوتران حرم، زایران همیشه ی آقا  
آسمان را دخیل می بندند بال در بال عشق بسیار است  
نکند دل شکسته بر گردی... نکند دست خالی از برکات  
گریه کن، ساحت مقدس او آه دلخسته را خریدار است  
گرهی باز شد، کسی انگار، حاجتش را گرفته از حضرت  
لحظه ها از نیاز سرشارند، دست های دعا چه پر بار است  
شور عشق و جنون تماشایی است، سایه لطف او اگر چه وسیع  
دل من این که مانده است هنوز، در تب خویشتن گرفتار است



## تبسم کبوترها

مجتبی نظام آبادی

ذکر است تکلم کبوترهایت  
قربان تبسم کبوترهایت  
ای کاش جو نوک زده‌ای بودم من  
در کاسه‌ی گندم کبوترهایت

## پرستوی حرم

مجتبی نظام آبادی

پرچمت دست تکان می دهد از روی حرم  
می کشد جاذبهات باز مرا سوی حرم  
خرمنی بال بیاویز به بازوهایم  
تا شوم بر لب گلدسته پرستوی حرم  
آن قدر شوق وزیدی که ملایک دارند  
هوس خواندن یک حنجره یاهوی حرم  
می نشیند به دل از بس که پر از خاطره است  
سفر مشهد و تسبیح تو و بوی حرم  
زیر باران صفای نفس نقاره  
میل برگشت ندارد دلم از سوی حرم  
ذره ذره شوم ای کاش شهید صحت  
تا که بوسیده شوم با لب جاروی حرم

## شهادت

مجتبی نظام‌آبادی

دیدیم که صحن بوی باران می‌داد  
هر کنج حرم به گریه امکان می‌داد  
در روز شهادت شما، حضرت عشق  
خورشید کنار گنبدت جان می‌داد

## این پرنده...

الهام نیریان

این پرنده‌ی بدبخت، لای این همه تکرار  
این سیاهی مضحک، این صدای قار و قار  
گوش می‌کنی یا نه؟ که چه قدر تنها بود  
قبل اینکه دورت هی... هی بچرخد و هر بار  
این همه کبوتر در آسمان ببیند... و...  
سمت گنبدت آید این کلاغ بی مقدار  
این شبی که افتاده توی صحن جمهوری  
یک کلاغ سرگردان، توی مانتو و شلوار  
هی نُه شب جمعه، توبه می‌کند، توبه  
هی کمیل و هی گریه... هی دعا و استغفار...  
: این کلاغ می‌خواهد که کبوترت باشد  
: این کلاغ می‌خواهد... جان بده به این مردار

## آرامش حضور

بهروز یاسمی

نشسته‌ام به شفاعت، مرا جواب مکن  
از استجابت عشق من اجتناب مکن  
مرا که تشنه‌ی عطشان چشمه‌ات شده‌ام  
اسیر و سوسه‌ی ساکن سراب مکن  
مرا که دلخوش آرامش حضور توام  
دوباره دستخوش موج اضطراب مکن  
امام هشتم من، ای امام هشتم من  
که گفته حاجت این مرد مستجاب مکن؟  
نهاده‌ام به ضریحت، سر ارادت و عشق  
از آستان امیدت، مرا جواب مکن

## رواق سحر

حسن یعقوبی

نقاره‌ها ز شوق تو دارند گفت‌وگو  
پیچیده در رواق سحر، عطر سبز هو  
از خویش می‌شوند رها فوج کفتران  
در سایه سار این همه سیمرخ آرزو  
در آستان قدسی‌ات ای قبله گاه مهر  
هستند لحظه‌های حرم، دائم الوضو  
بنگر غریب خسته‌ی حیرت نصیب را  
در ازدحام آینه‌ها، غرق جست‌وجو  
این سایه‌ی مکدر و در مانده آمده‌ست  
از خاک در گه تو کند کسب آبرو  
مثل همیشه چشم به راه نگاه توست  
این زائر نشسته در ایوان روبرو

## آقا! دعا کن

شهریار یکی زاده

آقا! دعا کن دست‌هایم را، شعری درونش پا نمی‌گیرد  
وقتی سرانگشتان سبز تو نبض غزل‌ها را نمی‌گیرد  
از مشرق پیشانی‌ات هر صبح، بارانی از آینه می‌بارد  
خورشید بی‌هرم نفس‌هایت کار تیش، بالا نمی‌گیرد  
من قانعم سهم نگاهم را، یک جرعه نور و آینه کافیست  
یک کهکشان خورشید - می‌دانم - در آسمانم جا نمی‌گیرد  
پا در گریز و تشنه... سرگردان... با من بگو این ضامن آهو  
زخمی‌ترین آهوی دنیا را در سایه‌اش آیا نمی‌گیرد؟  
این روزها حال دلم ابریست، آقا دعا کن چشم‌هایم را  
این روزها وقتی که باران هم دست نگاهم را نمی‌گیرد

## مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:

سلام بر خورشید  
اشک لطف می کند  
زیارتنامه عروج  
ناگهانی از ملکوت  
رؤیای هشتم  
کوچه های اجابت/دفتر اول  
کوچه های اجابت/دفتر دوم  
کوچه های اجابت/دفتر سوم  
پنجره فولاد  
آسمان زیر ابرها  
یک کاروان آهو